



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۵۵

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست
نابوده به، که بودن او غیر عار^(۱) نیست

در عشق باش مَسْت، که عشقست هرچه هست
بی کار و بارِ عشق بر دوست بار نیست

گویند: عشق چیست؟ بگو: ترک اختیار
هر کاو ز اختیار نَرست^(۲)، اختیار نیست

عاشق شهنشاهیست، دو عالم برو نثار
هیچ التفاتِ شاه به سوی نثار نیست

عشقست و عاشقست که باقیست تا ابد
دل بر جُزین مینه که به جُز مُسْتَعَار نیست

تا کی کنار گیری معشوقِ مُرده را؟
جان را کنار گیر که او را کنار نیست

آن کز بهار زاد، بمیرد گه خزان
گلزارِ عشق را مدد از نوبهار نیست

آن گل که از بهار بُود، خار یار اوست
وان می که از عَصیر^(۳) بُود، بی خُمار نیست

نظاره گو مباش درین راه و منتظر
والله که هیچ مرگ بتر ز انتظار نیست*

بر نقدِ قلب زن تو اگر قلب نیستی
این نکته گوش کُن، اگرت گوشوار^(۴) نیست

بر اسبِ تَن مَلَز، سَبْکَتَر پیاده شو
پَرَش دهد خدایِ که بر تَن سوار نیست

اندیشه را رها کُن و دَل ساده^(۵) شو تمام
چون رویِ آینه که به نقش و نگار نیست

چون ساده شد ز نقش، همه نقش‌ها دَرُوست
آن ساده رو ز رویِ کسی شَرْمسار نیست

از عیب ساده خواهی خود را؟ دَرُو نِگر
او را ز راست گویی شَرْم و حَذار نیست**

چون رویِ آهِنین^(۶) ز صفا این هنر بیافت
تا رویِ دل چه یابد کاو را غُبَار نیست!

گویم چه یابَد او؟ نه، نگویم، حَمَش به است
تا دِلِستَان^(۷) نگوید کاو رازدار نیست

* حدیث

« الْإِنْتِظَارُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ. »

« انتظار ناگوارتر از مرگ است. »

** قرآن کریم، سوره احزاب(۳۳)، آیه ۵۳

«... وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ...»

«... ولی خدا از گفتن حق شرم نمی‌دارد...»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۰۹

چشم باز و گوش باز و این نکا^(۸)
خیره‌ام در چشم‌بندی خدا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۲۸

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر
کین سخن را در نیابد گوش خر

قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۱۷۹

«...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ^۷
أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.»

«...ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراهر از آنهایند. اینان خود غافلانند.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴

آینت دانی چرا غمّاز^(۸) نیست
زانک زنگار از رخس ممتاز نیست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۰

پیش خویشان باش چون آواره یی
بر مَه کامل زن، ار مَه پاره یی
جُرو را از کُلّ خود پرهیز چیست؟
با مخالف این همه آمیز چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۵

مر تو را دشنام و سیلی شَهان
بِهتر آید از ثنای^(۹) گمرهان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۰

این جهان بازی گه است و مرگ، شب
باز گردی، کیسه خالی، پُر تَعَب

کسب دین، عشقست و جذب اندرون
قابلیت نور حق را ای حرون

کسبِ فانی خواهدت این نفسِ حَس
چند کسبِ حَس (۱۱) کُنی؟ بگذار پس

نفسِ حَس گر جویدت کسبِ شریف
حیله و مَکری بُود آن را رَدیف

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۰۳

مشتری نَبُود کسی را راهزن
وَر نماید مُشتری، مَکُست و فن (۱۲)

تا چه دارد این حسود اندر کدو؟
ای خدا فریاد ما را زین عَدُو

گر یکی فصلی دگر در من دَمَد
در رُباید از من این رَهزن نَمَد (۱۳)

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۳

هر که خود را از هوا، خوباز کرد
چشمِ خود را آشنایِ راز کرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

قسمتِ خود، خود بُریدی تو ز جَهل
قسمتِ خود را فزاید مَرِدِ اهل (۱۴)

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۰۱

دولتِ رفته کجا قُوت دهد؟
دولتِ آینده خاصیت دهد

قرض به زین دولت اندر اَقْرَضُوا^(۱۵)*
تا که صد دولت ببینی پیش رُو

اندکی زین شُرب کم کُن بهر خویش
تا که حوضِ کوثری^(۱۶) یابی به پیش

* قرآن کریم، سوره مزمل (۷۳)، آیه ۲۰

«...اَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا...»

«...به خدا قرض الحسنه دهید...»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۰۹

ما عَوْضَ دیدیم، آنکه چون عوض؟
رفت از ما حاجت و جِرس و غَرَض

زآبِ شور و مُهلکی^(۱۷) بیرون شدیم
بر رَحِیق^(۱۸) و چشمهٔ کوثر زدیم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۱۹

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بَدَانِ
که عدم آمد امید عابدان

قرآن کریم، سوره روم (۳۰)، آیه ۱۹

« يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ. »

« زنده را از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده. و زمین را پس از مُردنش زنده می‌سازد و شما نیز این چنین
از گورها بیرون شوید. »

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱۰

مر سَفیهان^(۱۹) را رُباید هر هوا
زانکه نبودشان گرانی^(۲۰) قُوا

گشتئی بی لنگر آمد مردِ شر
که ز بادِ کز نیابد او حذر^(۲۱)

لنگرِ عقل ست عاقل را امان
لنگری دریوزه^(۲۲) کُن از عاقلان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۵

« قصه منافقان و مسجدِ ضرار ساختن ایشان »

یک مثالِ دیگر اندر کزروی
شاید ار از نقلِ قرآنِ بَشَنوی*

این چنین کز بازی در جُفت و طاق^(۲۳)
با نبی می‌باختند اهلِ نفاق

کز برایِ عز^(۲۴) دینِ احمدی
مسجدی سازیم و بود آن مُرتدی^(۲۵)

این چنین کز بازی می‌باختند
مسجدی جز مسجدِ او^(۲۶) ساختند

فرش و سقف و قُبّه‌اش^(۲۷) آراسته
لیکُ تفریقِ جماعتِ خواسته

نزد پیغمبر به لایه^(۲۸) آمدند
همچو اُشتر پیش او زانو زدند

کای رسولِ حق، برایِ مُحسنی^(۲۹)
سوی آن مسجد، قدم رنجه کُنی

تا مبارک گردد از اَقْدَامِ تو
تا قیامت تازه باد ایَّامِ تو

مسجدِ روزِ گلِ است و روزِ ابر
مسجدِ روزِ ضرورت، وقتِ فقر

تا غریبی یابد آنجا خیر و جا
تا فراوان گردد این خدمت‌سرا

تا شِعَارِ دین شود بسیار و پُر
ز آنکه با یاران شود خوش کارِ مُر^(۳۰)

ساعتی آنجایگه، تشریف ده
تَرکیه‌مان^(۳۱) کُن، ز ما تعریف ده

مسجد و اصحابِ مسجد را نواز
تو مَهی، ما شب، دَمی با ما بساز

تا شود شب از جمالت همچو روز
ای جمالت اَفْتَابِ شِبْفُروز

ای دریغا کان سخن از دل بدی
تا مُرَادِ آن نَفَرِ حاصل شُدی

لطف کَآید بی‌دل و جان در زبان
همچو سبزهٔ نُون^(۳۲) بُودِ ای دوستان**

هم ز دُورِش بِنِگَر و اندر کُذَر
خوردن و بُو را نَشاید ای پسر

سوی لطفِ بی‌وَفایانِ خود مرو
کان پُلِ ویران بُود، نیکو شینو

گَر قَدَم را جاهلی بر وی زَنَد
بِشکَنَد پُل، و آن قدم را بِشکَنَد

هر کجا لشکر شکسته می‌شود
از دو سه سُسْتِ مُخَنَّتْ (۳۳) می‌بُود

در صَف آید با سِلَاح او مَرْدُوار
دل بَرُو پَنُهَنَد کاینک یارِ غار (۳۴)

رُو بگرداند چو ببند زخم‌ها
رفتَن او بِشکَنَد پُشتِ تو را

این درازست و فراوان می‌شود
و آنچه مقصودست پنهان می‌شود

« فریفتن منافقان، پیغمبر را علیه السلام تا به مسجدِ ضرارش بَرند »

بر رسولِ حَق فُسونها خواندند
رَخْشِ دَسْتان و حِیل (۳۵) می‌راندند

آن رسولِ مهربانِ رَحْمَکِیش
جُز تبسُّم، جُز بلی، ناوَرْد پیش

شُکرهای آن جماعت یاد کرد
در اِجابَتِ قاصِدان را شاد کرد

می‌نمود آن مَکرِ ایشان پیش او
یک به یک ز آن سان که اندر شیر، مُو

موی (۳۶) را نادیده می‌کرد آن لطیف
شیر را شاباش می‌گفت آن ظریف

صد هزاران مویِ مَکر و دَمَدَمه (۳۷)
چشمِ خوابانید آن دَم، از همه

راست می‌فرمود آن بحرِ کَرَم
بر شما من از شما مُشْفِقِ تَرَم ***

من نِشَسْتَه بر کنارِ آتشی
با فروغ و شعلهٔ بَسِ ناخوشی

همچو پروانه شما آن سو دوان
هر دو دستِ من شده پروانه ران (۳۸) ***

چون بر آن شد تا روانِ گردد رسول
غیرتِ حق، بانگ زد مَشْنُو زِ غول (۳۹)

کین خَبِیْثَانُ (۴۰) مکر و حیلت کرده‌اند
جمله مَقْلُوب (۴۱) است آنچ آورده‌اند

قصِدِ ایشان جُز سیه‌رویی نبود
خیرِ دین کی جُست تَرَسا و جُهود؟

مسجدی بر جِسْرِ (۴۲) دوزخ ساختند *
با خدا نُرِدِ دَغَاها باختند (۴۳)

قصدهشان تفریقِ اصحابِ رسول
فضلِ حق را کی شناسد هر فُضُول (۴۴)؟

تا جُهودی را زِ شام اینجا گَشَنَد
که به وَعْظِ او، جُهودان سَرخُوشَنَد

گفت پیغمبر که آری، لیک ما
بر سَرِ راهیم و بر عزمِ عَزَا (۴۵)

زین سفر چون بازگردم آنگهان
سویِ آن مسجد روانِ گردم روان

دَفْعشان کرد و به سویِ عَزُو تاخت
با دَغایان از دَغَا نُرَدی پباخت

چون بیامد از غزا، باز آمدند
طالب آن وعده ماضی شدند

گفت حَقَّش: ای پیمبر فاش گو
غدر را، و ر جنگ باشد، باش گو

گفت: ای قوم دَغَل (۴۶) خاموش کنید
تا نگویم رازهاتان، تن زنید

چون نشانی چند از اسرارشان
در بیان آورد، بد شد کارشان

قاصدان زو بازگشتند آن زمان
حاشَ اللهُ، (۴۷) حاشَ اللهُ دَمْرَنان

هر مُنَافِقِ مُصْحَفِي (۴۸) زیر بغل
سوی پیغمبر پیاورد از دَغَل

بهر سوگندان که ایمان (۴۹) جُنَّتِي (۵۰) است*
زآنکه سوگندان، کژان را سُنَّتِي است

چون ندارد مَرِدِ کژ در دین وفا
هر زمانی بِشکَنَد سوگند را

راستآن را حاجتِ سوگند نیست
زآنکه ایشان را دو چشمِ روشنی است

نَقْضِ مِيثَاقِ (۵۱) و عُهُودِ از احمقی است
حَفْظِ اَيْمَانِ و وفا کارِ تَقِي است

گفت پیغمبر که سوگندِ شما
راست گیرم، یا که سوگندِ خدا؟

باز سوگندِ دگر خوردند قوم
مُصْحَفِ اَندَرِ دَسْتِ وِ بَرِ لَبِ مُهْرِ صَوْمِ (۵۲)

که به حقّ این کلامِ پاکِ راست
کَانَ بِنَایِ مَسْجِدِ، اَزِ بَهِرِ خِداست

اندر آنجا هیچ حیلۀ مکر نیست
اندر آنجا ذکر و صدق و یارِبی است

گفت پیغمبر که آوازِ خدا
می‌رسد در گوشِ من همچون صدا

مُهرِ در گوشِ شما بِنهادِ حَقِ* ۷
تا به آوازِ خدا نازد سَبَقِ (۵۳)

نک صریح آوازِ حق می‌آیدم
همچو صاف از دُرد (۵۴) می‌پالایدم

همچنانکه موسی از سویِ درخت
بانگِ حقِ بِشَنیدِ کایِ مَسْعُودِ بَخْت

از درخت، اِنِّی اَنَا اللهُ می‌شنید* ۸
با کلام، اَنوَارِ می‌آمد پدید

چون ز نور وحی در می‌ماندند
باز نو سوگندها می‌خواندند

چون خدا سوگند را خواند سپر
کی نَهْدِ اِسْپَرِ ز کَفِ پیکارگر؟

باز پیغمبر به تَکْذِیبِ صَریح
قَدْ کَذَبْتُمْ (۵۵) گفت با ایشان فَصیح (۵۶)

* قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۰-۱۰۷

« وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيفًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. » (۱۰۷)

« خدا شهادت می‌دهد: آنهایی که مسجدی می‌سازند تا به مؤمنان زیان رسانند و میانشان کفر و تفرقه اندازند و تا برای کسانی که می‌خواهند با خدا و پیامبرش جنگ کنند کمینگاهی باشد، آنگاه سوگند می‌خورند که ما را قصدی جز نیکوکاری نبوده است؛ دروغ می‌گویند.»

« لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ. » (۱۰۸)

« هرگز در آن مسجد نمازگزار. مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری بنیان شده شایسته‌تر است که در آنجا نماز کنی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند، زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد.»

« أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ نَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. » (۱۰۹)

« آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کناره سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

« لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. » (۱۱۰)

« آن بنا که برآورده‌اند همواره مایه تشویش در دلشان خواهد بود تا آن هنگام که دلشان پاره پاره گردد. و خداوند دانا و حکیم است.»

** حدیث

« إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءَ الدِّمَنِ. »

« بپرهیزید از سبزه رُسته در سیرگین زار.»

*** حدیث

« اَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. فَمَنْ تُوْفِيَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دِينًا فَعَلَىٰ قَضَاؤُهُ وَمَنْ تَرَكَ مَا لَا فُلُورَتِيهِ. »

من سزاوارترم به مومنان از خود ایشان. پس هر کس از مومنان بمیرد و وامدار باشد، بر من است ادای آن. و هر کس از مومنان، مُرده ریگی بگذارد از آن میراث بران اوست.

**** حدیث

« مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَوْقَدَ نَارًا فَجَعَلَ الْجَنَابِ وَالْفَرَّاشُ يَقَعْنَ فِيهَا وَهُوَ يَذْبُهَنَّ عَنْهَا وَ أَنَا أَخِذُ بِحُجْرَتِكُمْ عَنِ النَّارِ وَ أَنْتُمْ تَقْلُتُونَ مِنِّي. »

« مثل من و شما، مثل کسی است که آتشی برافروزد و ملخان و پروانگان خود را به آن اخگر زنند و او آنها را از آن براند. و من کمرگاه شما را فرا چنگ دارم تا به آتش اندر نشوید ولی شما از دستم می گریزید. »

* ۵ قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۰۹

« أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. »

« آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کناره سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند. »

* ۶ قرآن کریم، سوره مجادله (۵۸)، آیه ۱۶

« اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. »

« از سوگندهایشان سپری ساخته‌اند. و از راه خدا رویگردان شده‌اند. پس برای آنهاست عذابی خوارکننده. »

* ۷ قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۷

« حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. »

« خدا بر دل‌هایشان و بر گوششان مهر نهاده و بر روی چشمانشان پرده‌ای است، و برایشان عذابی است بزرگ.»

* ۸ قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۳۰

« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.»

« چون نزد آتش آمد، از کناره راست وادی در آن سرزمین مبارک، از آن درخت ندا داده شد که: ای موسی، من خدای یکتا پروردگار جهانیانم.»

- (۱) عار: عیب، ننگ، رسوایی
- (۲) رَسَتْ: رهیدن، رها شدن، نجات یافتن
- (۳) عَصِير: شیره انگور
- (۴) گوشوار: از نشانه‌ها و لوازم بردگی بود. غلام و برده را حلقه به گوش می‌گفتند.
- (۵) دَلْ سَاده: دارای دلی خالی از نقوش فکرت و علوم رسمی، پاک و صافی دل.
- (۶) رُویِ آهِنین: مراد آینه است که در قدیم از فلز صیقلی می‌ساختند.
- (۷) بِلْسِتَان: دل ستاننده، دلبر، معشوق
- (۸) نَکَا: هوشیاری، تیزی طبع
- (۹) غَمَاز: اشاره کننده به چشم. در اینجا منظور آشکار کننده و نشان دهنده است.
- (۱۰) تَنَا: ستایش، مدح، دعا
- (۱۱) حَس: خار، خاشاک، علف خشک. در اینجا منظور پست و فرومایه است.
- (۱۲) فَن: حيله، تیرنگ
- (۱۳) نَمَد: در اینجا کنایه از ایمان و دین است.
- (۱۴) مَرِيد اهل: انسان لایق، شایسته و سزاوار
- (۱۵) أَقْرَضُوا: قرض دهید
- (۱۶) حَوْضِ كَوْثَر: نام حوضی در بهشت است.
- (۱۷) مُهْلِك: کُشنده، هلاک کننده
- (۱۸) زَحِيق: شراب ناب، باده ناب
- (۱۹) سَفِيه: نادان، بی‌خرد
- (۲۰) گَران: سنگین، پُر بها
- (۲۱) حَدَر: پرهیز کردن و دوری کردن از چیزی
- (۲۲) دَرِيُوزَه: گدایی کردن، جستجو کردن
- (۲۳) جُفَت و طَاق: اشاره است به بازی معروف طاق یا جفت. در اینجا یعنی منافقان از سر کینه شدید سعی می‌کردند راه‌های گوناگون ستیز با پیامبر را مورد نظر قرار بدهند.
- (۲۴) عَزَّ: ارجمند شدن، عزیز شدن، احترام
- (۲۵) مُرْتَد: کسی که از دین برگشته باشد.
- (۲۶) مَسْجِدِ او: منظور همان مسجد قُبَاء است که روستایی بوده است در مدینه.
- (۲۷) قُبَّه: بنایی که سقف آن گرد و برآمده باشد. گنبد
- (۲۸) لَپَه: شیون و التماس، زاری
- (۲۹) مُحْسِنِي: از روی لطف و احسان
- (۳۰) مَر: تلخ
- (۳۱) تَرَكِيه: پاکیزه کردن، بی‌آلایش کردن

- (۳۲) سَبْرَةٌ نُؤْنُ: سبزه ای که در سرگین زار پروید.
- (۳۳) مُخَنَّتٌ: مردی که حالات و اطوار زنان را از خود بروز بدهد، زنمانند.
- (۳۴) یَارِ غَارٍ: رفیق یکرنگ و موافق، یار صمیمی
- (۳۵) حَبِیلٌ: حیل، فریب
- (۳۶) مَوٌّ: در اینجا مو کنایه از نیات پلید و دسایس و نیرنگ های منافقان و شیر کنایه از سخنان آراسته و زیبای آنان است.
- (۳۷) دَمْدَمَةٌ: وسوسه، مکر و فریب
- (۳۸) پَرَوَانَةٌ رَانَ: کسی که پروانه ها را می راند.
- (۳۹) غَوْلٌ: در اینجا مطلق راهزن است.
- (۴۰) حَبِیثٌ: بد ذات، پلید
- (۴۱) مَقْلُوبٌ: وارونه، برعکس
- (۴۲) چِسْرٌ: پُل
- (۴۳) نَزْرٌ دَعَا بَاخْتَنَ: به حیل و نیرنگ پرداختن
- (۴۴) قَضُولٌ: زیاده گو، کسی که به افعال غیر ضروری پردازد.
- (۴۵) غَزَا: پیکار، جنگ کردن
- (۴۶) دَعَلٌ: مکار، حیل، گر، نیرنگ باز
- (۴۷) حَاشَ لِلَّهِ: معنی لفظی آن یعنی پاکی و بی عیبی از آن خداوند است اما اصطلاحاً به معنی پناه بر خدا است.
- (۴۸) مُصْحَفٌ: صحیفه، نوشته، کتاب. در اینجا منظور قرآن کریم است.
- (۴۹) اَیْمَانٌ: جمع یمین به معنی سوگندها.
- (۵۰) جُنَّةٌ: سپهر، آنچه شخص را محفوظ و مستور بدارد.
- (۵۱) مِیثَاقٌ: عهد و پیمان
- (۵۲) صَوْمٌ: روزه گرفتن، روزه
- (۵۳) نَارِدٌ سَبَقٌ: دسترسی پیدا نکند.
- (۵۴) دُرْدٌ: آنچه از مایعات خصوصاً شراب تهنشین شود و در ته ظرف جا بگیرد، لرد.
- (۵۵) قَدْ كَذَبْتُمْ: براستی که دروغ می گوئید.
- (۵۶) فَصِيحٌ: ویژگی کسی که خوب سخن بگوید و کلامش بدون ابهام باشد.